



محل تجمع سرهنگ‌های شاهنشاهی

مسجد درخت‌بید در برخی از اسناد با نام الهی آمده است. نامی که به خاطر فعالیت زیاد یکی از همسایه‌ها روی آن گذاشته شده است. همان شیخ عامه پوشی که تغییرات اصلی در فضای مسجد با نام او یاد می‌شود: رویه‌روی مسجد، درست کمی بالاتر از آن که الان بوستان شده، حاج آقای الهی زندگی می‌کرد. این شیخ آدم خوبی بود و دستش به آباد کردن می‌رفت. به خاطر همین همیشه در تلاش بود تا ساختمان قدیمی مسجد را بازسازی کند. چون دستش خالی بود با آوردن چند تن از سرهنگ‌های شاهنشاهی به این مسجد و نشان دادن وضعیتش، آن‌ها را راضی کرد و با گرفتن پول، بازسازی اصلی را انجام داد. همان سرهنگ‌هایی که بعدها به جمع انقلابی‌ها هم پیوستند. به همین خاطر این مسجد به نام الهی هم معروف شد.

آن‌طور که این پیر محله خامنه‌ای می‌گوید، مسجد درخت‌بید با پیروزی انقلاب اسلامی به نام ابوذر تغییر نام داده، اما همچنان بین قدیمی‌ها با نام درخت‌بید خوانده می‌شود و این روزها محل نماز جماعت اهالی و زائران امام‌رضا (ع) است.

درخت‌بید خادم، نام مسجد شد

بهار در مسجد ابوذر با درخت‌های بید و توت است که سبز می‌شود. درخت‌هایی که عمر یکی از آن‌ها به چندین دهه قبل برمی‌گردد: من هم نمی‌دانم درخت‌بید چه زمانی در حیاط مسجد کاشته شده است. اما آن‌طور که برایم تعریف کرده‌اند این درخت را نگهبان مسجد، همان خادمی که غلامعلی خان در مسجد گذاشته بود، کاشته است. درختی که علاوه بر ماندن نامش یعنی بید بر روی مسجد، در گذشته از آب‌انبار آبیاری می‌شد و سرسبزتر از امروز هم بود.

علی باقرنژاد از اعضای هیئت امنای مسجد ابوذر که همین خاطره را برای توضیح نام قدیمی آن تعریف می‌کند، برایمان از برکات این درخت در مسجد چنین می‌گوید: مردم قدیمی که به این مسجد تردد می‌کنند، خیلی به وجود این درخت در مسجد اعتقاد دارند. برای همین وقتی که بعد از بازسازی مسجد قصد داشتیم درخت را قطع کنیم، خیلی‌ها با دلایلی مثل این که کودک‌ها درخت و مسجد به هم ربط دارد، اجازه این کار را ندادند. طبق گفته‌های حاج حسین درخت‌توت بعد از انقلاب در حیاط این مسجد قدیمی و در کنار درخت‌بید کهن کاشته شده است.



نماز اهالی و کاسبان وضویشان را از همین آب می‌گرفتند. حیاط نسبت به امروز مساحت بیشتری داشت که در آن تعزیه ماه محرم برگزار می‌شد. البته خیلی کم بود، اما مردم برای تماشا می‌آمدند و حتی بعضی وقت‌ها روی پشت‌بام هم برای تماشا می‌نشینستند. رسمی که خیلی زود در همان دوران کودکی من از این مسجد حذف شد. مثل همین رسم، آب‌انبار هم خیلی زود خشک شد. با آمدن آب‌لوله‌کشی آب‌انبار غیرقابل استفاده شد و بعد از مدتی ساختمان داخلی آن، همان که ۲۰ پله به زیرزمین می‌رفت، تخریب و پر شد. الان هم محل ورودی این آب‌انبار پر شده در مجاورت مسجد، مغازه شده است.

در مسجد و همین مغازه گذشته، می‌گوید: سه یا چهار ساله بودم که مادرم را از دست دادم. برای همین پدرم هر روز من را روی شانه‌هایش سوار می‌کرد و به مغازه می‌آورد. من هم تمام وقت در مغازه، آب‌انبار و مسجد می‌چرخیدم و بازی می‌کردم. به همین دلیل است که هیچ وقت آن فضای زیبای مسجد را از خاطر نمی‌برم. مسجد، خانه‌ای قدیمی بود. با سقفی چوبی که در گذر زمان رنگ چوب‌هایش خیلی تیره شده بود. وسط خانه هم ستون چوبی داشت. پنجره‌ها هم چوبی شیشه‌کوچک با چند شیشه رنگی بود. حیاط هم مثل امروز گرد بود و از یک سمت به آب‌انبار راه داشت که موقع

مسجد درخت
بید در برخی از
اسناد با نام الهی
آمده است.
نامی که به
خاطر فعالیت
زیاد یکی از
همسایه‌ها روی
آن گذاشته
شده است

درباره غلامعلی خان و میرزا نصرا...

دوستی برای وقف

گرفتن اجاره. پدرم هم او را پای چای دودی‌اش می‌نشاند و چپش را جاق می‌کرد. در همین جای خوردن و کشیدن چپ بود که همیشه می‌شنیدم غلامعلی خان از برکت وقف مسجد در زندگی‌اش می‌گوید و تاکید می‌کند که مسجد و درخت‌بید باید باهم حفظ شوند. به خاطر همین بعد از فوتش که در دوران کودکی من بود، پسرش هم مسجد را حفظ کرد و امروز اداره کل اوقاف استان به خاطر وقفی بودن آن مدیریتش می‌کند. گفتنی است؛ طبق اسناد اداره کل اوقاف خراسان رضوی مسجد درخت‌بید به همراه یک مغازه توسط غلامعلی خان حسن‌زاده مستوفی وقف شده و پسرش در سال ۱۳۶۳ آن را به طور کامل به این اداره واگذار کرده است. همچنین پنج مغازه دیگر به همراه آب‌انبار هم در وقف‌نامه جدایی با نام میرزا نصرا... که گویا با غلامعلی خان دوست بوده وقف این مسجد شده تا از محل درآمدهای آن حقوق خادم پرداخت شود و برای خارج این محل هزینه گردد.

بخشی از نیک‌منشی قدیمی‌ها به وقف‌هایشان برمی‌گردد. وقف‌هایی که نمونه آن در مشهد کم نیست. مسجد درخت‌بید و شش مغازه مجاور آن نمونه‌ای از همین نیت خیر است که امروز اسنادش به نام حاج غلامعلی خان حسن‌زاده مستوفی و میرزا نصرا... سند خورده است. واقفانی که حسین‌نجار در حرف‌هایش از آن‌ها چنین یاد می‌کند: من میرزا نصرا... را به خاطر نمی‌آورم، اما او که گویا فرد ثروتمندی هم بوده با دادن مغازه‌هایش، یکی از واقفان مسجد محسوب می‌شود. اما به واسطه اجاره همین مغازه توسط پدرم که الان در آن نجاری می‌کنم، با حاج غلامعلی خان حسن‌زاده مستوفی آشنا شدم. زمانی که او این مغازه را در اختیار پدرم گذاشت، پدرم کاری از دستش برنمی‌آمد. ابتدا این محل را تبدیل به آشپزخانه کرد که غذا‌هایش سرآجاق دودی پخته می‌شد. کرایه مغازه هم دو تومان بود که آخر هر هفته غلامعلی خان با همان چشمان خندان و مهربانی که همیشه در حرف‌هایش بود، می‌آمد برای

